

پرسش ۳۲۳: کسی که خود را بشناسد، پروردگارش را شناخته است.

السؤال / ۳۲۳: بسم الله الرحمن الرحيم

السلام عليكم سادتي ورحمة الله وبركاته .. إخوتي الكرام:

بقصر المقال لدي سؤال أرجوا ممن لديه الخبرة إجابتي بوضوح وبصريح العبارة وهو انطلاقاً من قولهم(ع): (من عرف نفسه فقد عرف ربه)، وقولهم(ع): (أعرفكم بنفسه أعرّفكم بربه)، وغيرها من المأثورات الواردة عن الآل المحمّدي والتي تحت على معرفة النفس، فإنّ المنهجية المسطورة في كتب العرفان الموجودة على الساحة لم تبرّد الغليل ولم توصل إلى ساحل اليقين، وهي لا تطرح سوى تلك الروايات التي ذكرتها آنفاً وتدعوا إلى الحث على معرفة النفس من دون أي منهجية أو تنظير لبيان آلية معرفة النفس، وبشكل دقيق صعوداً للدخول إلى عالم الملكوت .. فما هي الآلية التي تطرحونها في معرفة النفس بالشكل العملي والتي يترتب عليها الأثر الواضح في معرفة الرب؟ ولكم جزيل الشكر.

المرسل: محمد - العراق

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام عليكم سروران و برادران گرامی ام و درود خداوند بر شما باد !

من با سخنی مختصر سؤالی دارم. از متخصص و خبره خواهش می کنم به روشنی و با عبارتی صریح پاسخم را بدهد. سؤال من برگرفته از فرمایش ائمه (ع) است که فرموده اند: «(هر که خود را بشناسد، پروردگارش را شناخته است)» و «(خودشناس ترین شما، خداشناس ترین شما است)» و دیگر روایاتی که از آل محمد وارد شده است و بر شناخت نفس، تشویق و ترغیب می کند. شیوه ای که در کتاب های عرفانی که در دسترس می باشد نگاشته شده است، به درد نمی خورد و فرد را به ساحل یقین نمی رساند. در این کتاب ها فقط همین روایاتی که پیش تر ذکر کرده ام مطرح شده است و به شناخت نفس دعوت می کنند بدون اینکه هیچ شیوه و راهکار یا نظریه ای برای سازوکار شناخت نفس ارائه نمایند؛ و بدون اینکه شکل دقیق شیوه ای صعودی

برای وارد شدن به عالم ملکوت را ارایه نمایند... شما در باب شناخت نفس چه ساز و کاری که کارکرد عملی داشته باشد و تأثیری روشن در شناخت «رب» به همراه داشته باشد، مطرح می‌نمایید؟ با تشکر فراوان از شما.

فرستنده: محمد - عراق

الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم تسليماً.

الإنسان هو تجلي اللاهوت سبحانه في عالم الخلق، ففطرة الإنسان تؤهله إلى أن يكون الله في الخلق، أي صورة الله أو وجهه الله أو يد الله. عن أبي الصلت الهروي، عن الإمام الرضا (ع)، قال: (قال النبي (ص): من زارني في حياتي أو بعد موتي فقد زار الله تعالى، ودرجه النبي (ص) في الجنة أرفع الدرجات، فمن زاره في درجته في الجنة من منزله فقد زار الله تبارك وتعالى. قال: فقلت له: يا بن رسول الله (ص)، فما معنى الخبر الذي رووه: إن ثواب لا اله إلا الله النظر إلى وجهه الله تعالى؟ فقال (ع): يا أبا الصلت، من وصف الله تعالى بوجهه كالوجوه فقد كفر، ولكن وجهه الله تعالى أنبياءه ورسله وحججه صلوات الله عليهم، هم الذين بهم يتوجه إلى الله (عزوجل) وإلى دينه ومعرفته، وقال الله تعالى: (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) ([110])، وقال (عزوجل): (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) ([111]) ([112]).

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً.

انسان، تجلی لاهوت - سبحان - در عالم آفرینش است. فطرت انسان، این شایستگی را به او می‌دهد که خدای در خلق، یعنی صورت خدا یا وجه خدا یا دست خدا باشد.

ابا صلت هروی از امام رضا (ع) نقل کرده است که ایشان فرمود: (پیامبر(ص) فرمود: کسی که مرا در زمان حیاتم یا پس از مرگم زیارت کند، خدای متعال را زیارت کرده است، و جایگاه پیامبر(ص) در بهشت برترین درجات است. کسی که پیامبر را در جایگاهش در بهشت زیارت کند، خدای تبارک و تعالی را زیارت کرده است). به آن حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا (ص) معنای این خبر چیست که روایت می کنند: پاداش لا اله الا الله نظر به وجه خدای متعال است؟ آن حضرت (ص) فرمود: (ای اباصلت! هر که خدای متعال را به وجهی چون وجوه وصف کند کافر است، لیکن وجه خدای متعال، انبیا و فرستادگان و حجت های اویند؛ صلوات خداوند بر ایشان! کسانی که به وسیله ی آنها به سوی خدای بزرگ و دین و معرفت او توجه می شود، و خدای متعال می فرماید: (هر چه بر روی زمین است دستخوش فنا است * و وجه پروردگار صاحب جلال و اکرام تو است که باقی می ماند) ([113]) و نیز می فرماید: (هر چیزی نابود شدنی است مگر وجه او) ([114]) ([115]).

وسعی الإنسان لمعرفة نفسه يمر في كل حركة بمعرفة الرب بمرتبة ما ومن ثم التخلق بأخلاق الرب سبحانه والتحلي بصفاته حتى يصل الإنسان - إن كان مخلصاً متجرداً عن الأنا - إلى أن يكون الله في الخلق، أي صورة اللاهوت ووجه اللاهوت، وفي هذه المرحلة وهذا المقام سيكون الإنسان عارفاً بنفسه، ومعرفة بنفسه هي معرفته بربه؛ لأنه وجه الله، والرب يعرف بوجهه الذي يواجهه به، وكل إنسان يسير إلى الله بإخلاص يكون وجه الله بمرتبة ما بحسب سعيه وإخلاصه، أي إنه يكون وجه الله بحسب ما تحمل نفسه من صفات الله كما وكيفاً وبالتالي فوجه الله في الخلق ليس مرتبة واحدة، فمحمد(ص) وجه الله، وعلي (ع) وجه الله، وفاطمة(ع) وجه الله، والحسن وجه الله، والحسين وجه الله، والأئمة(ع) وجه الله، والمهديون وجه الله، والأنبياء والرسل(ع) وجه الله، وسلمان الفارسي وجه الله ولكن كل منهم بحسبه. فوجه الله الحقيقي

في الخلق هو محمد(ص) وبالتالي ستكون معرفته بربه سبحانه هي الأكمل في الخلق؛ لأنها عبارة عن معرفته بنفسه، ولا أحد من الخلق أعرف منه(ص) بنفسه التي عكست صورة اللاهوت بالصورة الأكمل في الخلق وكانت هي الأكمل في الخلق.

تلاش آدمی برای شناخت خویشتن، در هر مرحله به شناخت خدا در مرتبه‌ای منجر می‌شود و در نتیجه به متخلق شدن به اخلاق پروردگار سبحان و آراسته گشتن به صفات او می‌انجامد، تا جایی که انسان را -اگر مخلص و خالی از تعلق به منیت باشد- به آنجا می‌رساند که خدای در خلق یعنی صورت لاهوت و وجه لاهوت گردد. در این مرحله و مقام، انسان عارف به خود می‌شود و معرفت او نسبت به خودش همان معرفت او نسبت به پروردگارش است، چرا که او اکنون وجه الله است و خداوند به صورتی که با آن به وی رو کنند، شناخته می‌شود. هر انسانی که با اخلاص به سوی خدا سیر کند، به اندازه‌ی خودش و بر اساس سعی و اخلاصی که دارد یعنی طبق صفات الهی که نفس وی به طور کمی و کیفی دربر گرفته است، وجه الله می‌شود. از این رو، وجه الله در خلق فقط یک مرحله و مرتبه نیست؛ محمد (ص) وجه الله است، علی (ع) وجه الله است، فاطمه h وجه الله است، حسن (ع) وجه الله است، حسین (ع) وجه الله است و ائمه (ع) وجه الله هستند، مهدیون (ع) وجه الله هستند، انبیا و فرستادگان (ع) وجه الله هستند، سلمان فارسی وجه الله است؛ ولی هر یک به فراخور حال و وضعیت خود. صورت واقعی خدا در خلق، حضرت محمد (ص) است و در نتیجه معرفت آن حضرت به پروردگار سبحانش بالاترین و کامل‌ترین معرفت‌ها در خلائق است؛ زیرا این معرفت عبارت است از معرفت او نسبت به خودش. در مخلوقات هیچ کس بیش از آن حضرت، نسبت به خودش شناخت ندارد؛ خودی که صورت لاهوت را به کامل‌ترین شکل ممکن منعکس می‌کند و کامل‌ترین در خلق، می‌باشد.

ولو فرضنا أن النفس الإنسانية مرآة ومودعة فيها القدرة على عكس صورة اللاهوت فإن صورة اللاهوت في هذه المرآة ستكون أكمل وأوضح بقدر توجيه هذه المرآة إلى اللاهوت، فمن يوجهها بشكل كلي سيعكس صورة كاملة لللاهوت، ومن يقصر في التوجيه الكلي لمرآته سيكون هناك قصور في صورة اللاهوت المنعكسة في مرآة وجوده بقدر تقصيره.

اگر فرض بگیریم که نفس انسان، آینه است و در آن قدرتِ بازتاب دادن صورت لاهوت به ودیعه نهاده شده، به هر مقدار که جهت این آینه بیشتر به سمت لاهوت باشد، صورت لاهوت در آن نیز کامل تر و روشن تر خواهد بود. کسی که به طور کامل رو به سوی لاهوت کند، صورت کامل لاهوت را منعکس خواهد کرد، و کسی که در جهت دادن کامل آینه کوتاهی نماید، در صورت لاهوت منعکس شده در آینه‌ی وجودش به همان مقدار کوتاهی‌ش، قصور رخ خواهد داد.

ومعرفته لللاهوت ولربه ستكون بقدر تلك الصورة المنعكسة في مرآة وجوده، وبالتالي فمن يعرف حقيقة نفسه بالفعل، وأؤكد بالفعل (فليست المسألة معرفة ألفاظ أو معاني) سيكون قد عرف ربه بقدر معرفته بنفسه.

شناخت فرد نسبت به لاهوت و پروردگارش، به مقدار همان تصویری خواهد بود که از آینه‌ی وجودش منعکس گشته است؛ بنابراین کسی که در عمل، حقیقت نفس خویش را بشناسد - تأکید می‌کنم در عمل؛ چرا که در اینجا، الفاظ و معانی کاربردی ندارد - به مقدار شناختی که نسبت به نفسش دارد، پروردگارش را می‌شناسد.

وأضرب لك مثلاً ليقرب لك تصور مراحل هذه المعرفة:

أفرض أن ناراً مشتعلة أمامك وأنت تراها بعينك وتحس حرارتها التي تلفح وجهك، ولكنك لا تعرف أثرها فيك حتى تمسها بيدك مثلاً فتحترق يدك، عندها ستعرف أن النار محرقة، ولكن معرفتك هذه بحقيقة النار

كانت من خلال نفسك (يدك التي احترقت)، فمعرفة النار بالاحترق الذي حصل
لديك مرّاً أولاً بمعرفة النار الأولية وهي أنك تراها بعينك وتحس حرارتها
ولكنك لا تعرف أثرها لتعرف شيئاً من حقيقتها، أما بعد أن مسستها فقد
عرفت شيئاً من حقيقتها ولكن هذه المعرفة مرّت بنفسك أي عرفت من
خلال ما حصل لديك.

برای شما مثالی می‌زنم تا مراحل این معرفت را در ذهن شما به تصویر بکشم: فرض
کن آتشی شعله‌ور پیش روی شما است و شما با چشمت آن را می‌بینی و گرمایش که
چهره‌ات را گرم می‌کند احساس می‌نمایی. ولی شما از آتش تأثیری در خودت نمی‌بینی
مگر آن که آن را با دستت لمس کنی، مثلاً آتش دستت را بسوزاند. در آن صورت است
که درمی‌یابی آتش سوزاننده است و شناخت شما نسبت به این حقیقت آتش، از طریق
خودت بوده است (دست شما که سوخته است). معرفت شما به سوختگی واقع شده در
دست شما باعث شد که معرفت اولیه نسبت به آتش برای شما حاصل شود؛ شما آتش
را با چشمت می‌بینی و گرمایش را احساس می‌نمایی ولی از این رهگذر تأثیر آن را درک
نمی‌کنی تا حقیقتش را دریابی؛ ولی پس از لمس کردن آتش، چیزی از حقیقت آن را
دریافته‌ای؛ این معرفت، از گذرگاه خودت به دست آمده یعنی شما آن را از طریق
حادثه‌ای که برای دستت رخ داده است، شناخته‌ای.

الآن نكمل المثال ونقول: إنك بقدر الاحتراق الحاصل لك من النار
تعرف أثرها فيك وتعرف حقيقتها من خلال أثرها فيك، حتى إذا احترقت
كلك في النار أصبحت أنت ناراً ومعرفة النار ستكون هي معرفة
بنفسك، والآن لو فرضنا أن هذه النار هي أكمل صورة للنار كأن تكون
ناراً بيضاء مثلاً وأنت احترقت وأصبحت ناراً ولكن بصورة أدنى من النار
البيضاء ولنقل ناراً حمراء فستكون معرفة هذه النار البيضاء - التي هي
معرفة نفسك - دون من احترق وأصبح ناراً بدرجة أعلى منك (أي في
درجة بين الحمراء والبيضاء).

اکنون مثال را کامل کرده، می‌گوییم: به همان مقدار که آتش از شما سوزانده است، نسبت به تأثیر آتش بر خودت معرفت پیدا می‌کنی و حقیقت آن را از طریق اثری که در شما بر جای گذاشته است درک می‌نمایی؛ به طوری که اگر آتش همه‌ی بدنت را بسوزاند و شما خود آتش شوی، در این صورت معرفت شما به آتش همان معرفت شما به خودت خواهد بود. اکنون اگر فرض بگیریم که این آتش کامل‌ترین تصویر از آتش باشد -مثلاً آتشی سفید رنگ باشد- و شما سوختی و به آتش تبدیل شدی ولی یک درجه کمتر از آتش سفید رنگ -مثلاً آتش سرخ‌فام- شدی، در این حالت معرفت شما به این آتش سفید رنگ که همان معرفت شما نسبت به خودت است، فروتر و پایین‌تر از کسی است که سوخته و با درجه‌ای بالاتر از شما به آتش تبدیل شده است (یعنی در درجه‌ی بین سرخ و سفید).

أما إن كنت تسأل عن منهج عملي فالله وضع منهجاً عملياً وأنزله سبحانه وتعالى في القرآن الكريم، وكمثال اذهب واقرأ سورة الإسراء وتدبرها لتجد أن هذا المنهج قد أوضحه الله سبحانه.

از شیوه‌ی عملی سؤال کردی؛ خداوند سبحان و متعال یک راهکار عملی قرار داده و آن را در قرآن کریم نازل فرموده است. به عنوان مثال شما برو و سوره‌ی اسراء را بخوان و در آن تدبّر کن تا دریابی که این راهکار را خداوند سبحان آشکارا بیان فرموده است.

ورسول الله محمد(ص) حصر علة بعثه بقوله: (إنما بعثت لأتمم مكارم الأخلاق).

حضرت محمد (ص) انگیزه و علت بعثتش را در این جمله‌ی خود منحصر و خلاصه فرموده است: «(من فقط برای به کمال رساندن مکارم اخلاق مبعوث شده‌ام)».

وإن كنت تريد مني أن اختصر لك هذا المنهج بكلمة واحدة، فأقول لك: (اقتل نفسك تعرف ربك)، فالنفس الإنسانية نور وظلمة، وبقدر سيطرة النور واندحار الظلمة في نفس الإنسان تكون معرفته بربه، ولو سميت لك الأسماء بمسمياتها فالنور: هو، والظلمة: الأنا

اگر از من بخواهی که این شیوه را در یک عبارت خلاصه کنم، به شما می‌گویم که: «خودت را بکش، پروردگارت را بشناس». نفس انسانی، نور و ظلمت است و آدمی به مقدار سیطره‌ی نور و واپس‌گرایی ظلمت در نفسش، به پروردگارش شناخت و معرفت می‌یابد. اگر بخواهم «اسامی» را با «وجه تسمیه‌ی» آنها برای شما بازخوانی کنم می‌گویم: نور، «هُوَ» است، و ظلمت، «مَنِيَّت» می‌باشد.

فكلما قلت (أنا) مقابل (هو)؛ ستجد أن الظلمة قد اتسعت في نفسك وابتعدت عن المعرفة واقتربت أكثر من الجهل والعمى، وكلما قلت (هو) مقابل (أنا) ستجد أن النور قد هيمن على صفحة وجودك حتى يعرف الإنسان أن وجوده ذنب؛ لأن ما يجعله موجوداً متميزاً هو تشوبه بالظلمة والتي مصدرها أنا وطلبه للوجود والبقاء مقابل هو سبحانه، ولهذا قال علي (ع): (إلهي قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا، فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا) [116].

هرگاه در مقابل «هو» بگویی «من»، می‌بینی که ظلمت در نفس تو گسترش یافته است و شما از معرفت دور شده‌ای و بیش از پیش به جهل و کوردلی، نزدیک گشته‌ای، و هرگاه در مقابل «من» از «هو» دم زدی، می‌بینی که نور بر صفحه‌ی وجودی شما هیمنه و سیطره یافته تا جایی که انسان درمی‌یابد که وجودش گناه است؛ زیرا چیزی که او را به عنوان موجودی متمایز، هویت بخشیده است، آمیختگی وی با ظلمت است؛ چیزی که منبعش منیت و خواست او برای وجود و بقا در مقابل «هو» سبحان و

متعال می‌باشد. از همین رو علی (ع) فرموده است: ((معبودا! با گرایشم به خواهش نفس، بر خود ستم کردم. پس وای بر من اگر آن را نیامرزی!))([117]).

وقد هلك إبليس بقول (أنا): (قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ) ([118]) فاحذرها.

أحمد الحسن - شعبان الخير / ١٤٣٠ هـ ق

در حالی که ابلیس با گفتن «من» هلاک شد: (خداوند گفت: وقتی تو را به سجده فرمان دادم، چه چیز تو را از آن بازداشت؟ گفت: من از او بهترم؛ مرا از آتش آفریدی و او را از گل) ([119])؛ پس، از آن، برحذر باش.

احمد الحسن - شعبان الخير ١٤٣٠ هـ ق



[110] - الرحمن: 26 - 27.

[111] - القصص: 88.

[112] - عيون أخبار الرضا u: ج 2 ص 106.

[113] - الرحمن: 26 و 27.

[114] - قصص: 88.

[115] - عيون أخبار الرضا ع: ج 2 ص 106.

[116] - المناجاة الشعبانية.

[117] - مناجات شعبانیه.

[118] - الاعراف: 12.

[119] - اعراف: 12.